

درس دویست و نودم (صوت ۳۰۲):

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط در

کلام مرحوم آخوند (2)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قائلین به احتیاط، در حجت عقلی دو دلیل اقامه کردند؛ دلیل اول مسئله احراز علم اجمالی بر اوامر و نواهی و تکالیف و عدم برائت ذمه با وجود اشتغال یقینی بود. نسبت به این مسئله مرحوم آخوند جواب دادند و مطلب را به انحلال علم اجمالی با توجه به علم تفصیلی به مقدار معین، یا حداقل به مقدار قابل برای انحلال علم اجمالی کبیر منتهی کردند.

البته درباره علم اجمالی این قضیه هست که اگر ما صرفاً به نفس تکالیف و اوامر و نواهی که به نحو اجمال در مورد احکام شریعت، قائل باشیم مسئله قابل صدق است. به جهت اینکه بالأخره این همه روایات و ادله‌ای که در کتب شیعه مذکور است به انضمام آیات قرآن و به انضمام مستقلات عقلیه که به عنوان سیره عقلانی و همان طور سیره عقلانی - نه آن جنبه استقلال - در مورد احکام و قوانین وجود دارد می تواند موجب انحلال علم اجمالی بشود و طبیعی است که مابقی از این ادله و روایات، مندرج تحت شبهه بدویه است که در شبهه بدویه قطعاً اصل با برائت است الا اینکه بعداً دلیل خلاف بر او اقامه بشود. از این نقطه نظر اشکال مرحوم آخوند و همین طور سایر مستشکلین از مقررین مباحث مرحوم آخوند بر این نظریه اخباریین وارد است.

ولی مطلب و صحبت ما در مورد علم اجمالی به نحو دیگری است؛ یعنی افق دید و افق بینش ما در مورد احکام و تکالیف نسب به انحلال و عدم انحلال علم اجمالی با آنچه که مدنظر اعلام است تفاوت دارد؛ آقایان در مورد علم اجمالی و تکالیفی که در کتب شیعه، ادله و روایات بر آن اقامه شده است همه را به یک نظره و به یک منوال نگاه می کنند؛ یعنی احکام و تکالیف در مسئله علم اجمالی با آن احکام و تکالیفی که ادله بر آن در کتب اقامه شده است تفاوتی ندارد و همه به یک منوال است؛ اگر واجب است به یک منوال است اگر حرام است به یک منوال است مستحب و مکروه همه به یک منوال است. در این صورت مشخص است که ما در کتب شیعه به مقدار کافی دلیل داریم و همین طور از سایر مستقلات عقلیه و آیات برای رفع این عویصه می توانیم استمداد کنیم.

مراتب داشتن موضوعات مختلفه احکام

من تصور می کنم که قائلین به احتیاط در دلیل عقلی مطلب دیگری را مدنظر داشتند و آن مسئله عبارت است از اختلاف مراتب احکام شدتاً و ضعفاً و اولاً و ثانیاً و تقدماً و تأخراً به نحوی که آن اختلاف در مراتب احکام به واسطه اختلاف در موضوعات احکام، موجب یک علم اجمالی شده است که آنچه را که از ادله در کتب شیعه برای بیان احکام وجود دارد تکافی تقابل با این مقدار از معلوم بالاجمال را نمی کند. مثلاً یکی از

موضوعات احکام مسئله طهارت است همین طور یکی دیگر از آنها مسئله نجاست است و همین طور مسئله معاملات، عبادات، مسئله اکل و شرب است این موضوعات مختلفه احکام همه به یک منوال نیستند بلکه اینها دارای مراتب مختلفی است. یکی از آن موضوعات احکام مربوط به قتل است یکی از آن موضوعات مربوط به أعراض است یکی از آن موضوعات مربوط به نکاح است. این موضوعات را هم در ضمن داریم. حالا صحبت در این است که آن مقداری که در کتب راجع به بیان موضوعات احکام وجود دارد از نقطه نظر اهمیت آیا به مقدار معلوم بالإجمال ما هست یا نیست؟ شک در این است. وقتی که ما در این مسئله شک داشتیم دیگر آن علم تفصیلی صغیر موجب انحلال علم اجمالی کبیر نخواهد شد؛ یعنی در اینجا شبهه، شبهه مفهومی می شود. آنچه که در علم اجمالی مورد بحث است و شکی در آن نیست این است که چنانچه اطراف علم اجمالی غیر محصور باشد، اما علم تفصیلی صغیر از نقطه نظر مفهومی و از نقطه نظر مصداق از هر دو جهت بتواند ناظر به آن علم اجمالی باشد در این صورت می تواند گفت که این علم تفصیلی موجب انحلال علم اجمالی خواهد شد.

من باب مثال مولا می گوید که **أکرم العلماء** این **أکرم العلماء** از نقطه نظر مفهومی مشخص است؛ عالم مشخص است و خود مولا تعریف علما را کرده است که **العالم عندی: الفقیه أو الحکیم أو الأصولی** من باب مثال این سه گروه از افراد داخل در تحت عنوان عالم هستند و این امر همه اینها را شامل می شود. حالا فرض کنید ما در قم آمدیم و از نقطه نظر مصادیق علم، افرادی در اینجا مشخص شدند فرض کنید که **هذا فقیه و هذا اصولی و هذا حکیم** این افراد را در اینجا حیات کردیم و بعد همه را اکرام کردیم و بعد شک داریم که آیا این شخص دیگر که طلبه است آیا فقیه است یا فقیه نیست! در اینجا این علم تفصیلی ما موجب انحلال علم اجمالی می شود و شک در این شخص شبهه بدوی است که آیا این در تحت علم داخل هست یا در تحت علم داخل نیست. شبهه بدوی می شود. چرا؟ چون افراد **معلوم الحال و معلوم المصدق** را ما در اینجا که در تحت علما هستند اکرامشان کردیم.

عدم اهتمام شارع به احکام طهارت و نجاست

دسته بندی احکام از نقطه نظر مراتب اهتمام شارع به آنها

حالا اگر مسئله مسئله دیگری بود، مولا گفت که **أکرم العلماء** ولی مقصود از **أکرم العلماء** برای ما مشخص نیست که علماء چه افرادی هستند؟ ما در اینجا یک عده از علماء را که پیش ما قطعی بودند اکرام کردیم حالا یک عده دیگری هستند که نمی دانیم اینها منظور مولا هستند یا نیستند چون **أکرم العلماء** برای ما از نقطه نظر مفهومی مشخص نیست و ما در اینجا نمی توانیم با اکرام اینها بگوییم که موجب انحلال آن علم اجمالی شده است و در بقیه شبهه بدوی باید اجرا کنیم. یا اینکه منظور مولا مراتب مختلفه ای از علم است؛ در

اینجا با احراز یک مرتبه خاصه این اجراء برائت در سایر مراتب نمی شود.

همین مسئله در مورد علم اجمالی هم وجود دارد؛ ما می دانیم که احکام شارع از نقطه نظر اهتمام، دارای مراتب مختلفی هست این برای ما قطعی است. یکی از این احکام، احکام طهارات و نجاست است که خیلی شارع نسبت به اینها اهتمام ندارد یکی دیگر از این احکام مربوط به مأكول و شروب و ملبوس است که باز می بینیم خیلی شارع نسبت به اینها اهتمام ندارد. مثل طهارت و نجاست نیست بلکه بالاتر است. بعضی از این احکام، احکام عبادات است می بینیم شارع نسبت به اینها اهتماماتی دارد. بعضی از این احکام هستند که اهتمام شارع نسبت به اینها خیلی زیاد است مثل احکام فروج و نکاح، بعضی از این احکام می بینیم اهتمام شارع بیشتر است مانند اعراض بعضی از این احکام دیگر به نهایت مرتبه می رسد مانند دماء. از نقطه نظر مراتب اهتمام می بینیم شارع مراتب مختلفی نسبت به احکام دارد و علم اجمالی داریم که قطعاً شارع نسبت به تک تک این موارد نظر دارد؛ و ما مِنْ مَوْضُوعٍ إِلَّا وَ لَهُ حُكْمٌ فِي الْوَاقِعِ وَ حُكْمٌ مُنْشِئٌ سِوَاءِ وَ كَانَ وَ مُجْزِئاً أَوْ لَمْ يَنْتَجِزْ این مسئله، مسئله علم اجمالی ما است.

حالا نسبت به احکام و روایاتی که الآن در کتب شیعه و کتب اربعه یا سایر کتب وجود دارد آیا نسبت به همه این احکام مواردی هست که موجب بشود علم اجمالی ما در ارتباط با این علم تفصیلی مُنَحَل به شک بدوی بشود؟! آیا این مقدار هست؟! به نحوی که دیگر ما احتیاجی به دلیل نداشته باشیم و در هر موردی که شک داشته باشیم در همان مورد اجرای برائت کنیم؟!

در اینجا دو مسئله وجود دارد؛ مسئله اول اینکه یک وقتی ما نظر به احکام کلی می کنیم یعنی احکام کلی که این احکام کلی مبین موضوعات کلی هستند. در اینجا می توانیم بگوییم که علم تفصیلی موجب انحلال علم اجمالی خواهد شد. به جهت اینکه بالأخره در این کتب ما نسبت به مسئله دماء حکم کلی داریم نسبت به مسئله فروج حکم کلی داریم، نسبت به مسئله اعراض حکم کلی داریم، نسبت به عبادات حکم کلی داریم؛ معادلات، معاملات، همه اینها، احکام کلی در هر زمینه داریم ولی صحبت ما در احکام کلی نیست بلکه در مصادیق آن احکام کلی و در جزئیاتش است.

مشکل ما در ارتباط با تشخیص مصادیق احکام

فرض کنید مسئله دماء؛ در قضیه دماء حکم داریم که ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومٌ فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُّسْرِفُ فِي آلِ قَتْلٍ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ یا ﴿وَلَكُمْ فِي آلِ قِصَاصِ حَيٰوةٍ ۖ يٰۤأَوَّلٰى آلِ ٱلْۤاَلْبَبِ﴾ که قصاص به عنوان حکم کلی است. تلافی دم یک حکم کلی است و ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومٌ﴾؛ در قتل به ظلم قصاص هست، در قتل به غیر ظلم که قصاص نیست. حالا در صحبت در نفس این حکم کلی اگر باشد بله این موجب انحلال علم اجمالی هست. یعنی علم اجمالی ما نسبت به احکام و اوامر و نواهی، این

مقدار احکام کلی در روایات که مبین مصادیق خودشان هستند داریم و این موجب انحلال خواهد شد ولی این حکم کلی اصلاً برای ما فایده‌ای ندارد. ما در ارتباط با افعال هیچ‌وقت سراغ حکم کلی نمی‌رویم بلکه سراغ حکم جزئی می‌رویم. چرا؟ به جهت اینکه موضوعات احکام متفاوت هستند؛ احراز ظلم در مورد قتل نفس از أصعب این صعوبات است. احراز عدوان در مورد قتل از مشکل‌ترین مشکلات است. احراز اختیار در مورد قتل و احراز صحت و اعتدال روانی در مورد قتل، همین‌طور احراز عدم عمد یا عمد اینها خودش مواردی است که نمی‌توانیم به صرف یک قتل، احراز عمد بکنیم و مسئله این‌طور نیست.

بنابراین مشکل ما در ارتباط با احکام حکم کلی نیست بلکه مشکل ما مصادیق اینها است؛ شک داریم چطور این حکم کلی الآن بر این مصداق منطبق است و این مسئله اصلاً به علم اجمالی و علم تفصیلی مربوط نیست ما حتی اگر علم اجمالی هم نداشتیم یا علم اجمالی داشتیم و اصلاً این علم تفصیلی ما کاملاً بر این علم اجمالی منطبق بود و هیچ کم هم نبود باز مشکل ما به حال خود باقی است به جهت اینکه موارد متعدده از مراتب اهتمام شارع نسبت به یک موضوع، این مسئله اصلاً به مسئله علم تفصیلی یا علم اجمالی بر نمی‌گردد. ما این قدر دلیل نداریم که در تک‌تک قضایا و در تک‌تک مسائل آمده باشد حکم را بیان کرده باشد. دو نفر یک عمل را انجام می‌دهند هر کدام از اینها با دیگری تفاوت دارد درحالی‌که هر دوی اینها قتل به سیف است هر دوی اینها قتل به اختیار است هر دوی اینها قتل به اراده است ولی یکی از اینها موجب قصاص و دیگری موجب عدم قصاص است این به‌خاطر این است که مسائل دیگری در اینجا هست و رعایت مسائل دیگری باید در اینجا بشود. این‌طور نیست که به صرف اینکه ﴿وَلَكُمْ فِي آلِ قِصَاصٍ حَيَوةٌ﴾ یک حکم کلی داریم بنابراین مشکل نداریم یا علی!

یا اینکه فرض کنید بگوییم که ما یک سری محرماتی داریم مثل اعیان نجسه، اموال مغضوبه و امثال ذلک و در غیر اینها حکم به اباحه بشود، نه! موارد اهتمامی که شارع نسبت به آن موارد اهتمام دارد موجب می‌شود که اصلاً مسئله از دایره حکم اجمالی بیرون بیاید. بنابراین نسبت به این مطلب دیگر بحث را بیش از این ادامه نمی‌دهیم و وارد در دلیل دوم اخباریین و قائلین به احتیاط می‌شویم.

ماحصل مسئله این است که اگر مقصود اخباریین از علم اجمالی این باشد که احکامی را که به‌نحو کلی آن احکام عند العقل محتمل الثبوت است و این روایات و ادله‌ای که در کتب موجود است نمی‌تواند کفایت از آن احکام کلی بکند، حق در اینجا با اصولیین است. یعنی در اینجا آن مقدار از ادله‌ای که در کتب موجود هست کفایت می‌کند؛ ما در مورد دماء احکام کلیه داریم، در مورد فروج، در مورد اعراض، عبادات، معاملات، طهارات، نجاسات و همه چیز احکام کلیه داریم و این احکام کفایت می‌کند و از این نظر علم اجمالی ما قطعاً منحل است.

اگر منظور قائلین به احتیاط این است که آن مقدار از موارد متعدده و لایتنهایی از موضوعات احکام و از احکام دلیل نداریم حق با اخباریین است یعنی ما از نقطه نظر احکام جزئی که مترتب بر موضوعات جزئی است، ما آن قدر دلیل در کتب نداریم که کفایت بکند و هر حکم جزئی را بخواهد در اینجا بیان بکند و ما اگر در موارد شبهه بخواهیم براءت را جاری بکنیم معارضه می کند با آن ادله ای که دلالت بر احتیاط در موارد خاصه می کند که آن موارد متفاوت است؛ مسئله دماء و فروج و امثال ذلک که البته بعضی از اصولیین به این اشاره ای دارند و گفته اند که ما در اینجا باید قائل به احتیاط بشویم. این دلیل اول از حکم عقل نسبت به احتیاط که تمام شد.

تلمیذ: آیا بر شارع هست که حکم کلی را متعرض بشود یا اینکه نه، هم حکم کلی هم احکام جزئی مصادیق را بیان کند؟

استاد: شارع باید حکم کلی را بیان کند منتها با بیان مصادیق آن حکم کلی، موارد منطبق علیه این حکم کلی را باید روشن کند. فرض کنید که شارع می گوید: **صَلُّوا عِنْدَ الظَّهْرِ**، این یک حکم کلی است و این در اینجا بیان صلاة را کرده است؛ هم در خود صلاة موارد متعدده ای هست و هم در مُصَلّی موارد متعدده ای هست؛ صلاة قصر داریم صلاة اتمام داریم صلاة خوف داریم، صلاة مطارده داریم صلاة عند ضیق وقت داریم؛ بعضی از آن صلاة در وقت قرار بگیرد و بعضی در خارج وقت قرار بگیرد، صلاة با طهارت مائیه باشد یا ترابیه باشد اینها اقسام مختلف صلاة است و این موارد برعهده شارع است که بیان بکند که هر کدام از اینها باز خودش یک حکم کلی است. مثلاً صلاة نوع الأنواع می شود که در تحتش انواع دیگری هست و **تَحْتَهُ أَنْوَاعٌ** و همین طور **هَلَمْ جَرّاً** تا اینکه منتهی به فرد بشود.

من باب مثال از جوهریت نوع را شروع می کنیم بعد به جسم می رسیم بعد به نبات می رسیم و بعد به حیوان می رسیم و حیوان را هم تقسیم به انسان می کنیم و انسان را هم به اصناف مختلفه تقسیم می کنیم فرض کنید قرمز و سرخ پوست سیاه پوست و زرد پوست و سفید پوست، بعد آنها را تقسیم به مرد و به زن و اینها می کنیم تا اینکه مورد مشخص می شود **هَذَا زَيْدٌ**. و همین طور اختلافی که در مراتب مُصَلّی هست؛ مُصَلّی یا در صحت کامل است یا در مرض است، این مُصَلّی به عنوان مثال شیخ است ضعیف است یا غیر ضعیف است موقعیت مُصَلّی و جایی که مُصَلّی دارد، آیا مُصَلّی در وقت صلاة نائم است یا غیر نائم است، مُصَلّی مغمی علیه است یا غیر مغمی علیه است مجنون است و امثال ذلک. تمام اینها مواردی است که می تواند بیان مورد را بکند و اینها مواردی است که باید روشن شود.

بنابراین وظیفه شارع فقط بیان حکم نیست بلکه مصادیق آن حکم کلی را هم باید بیان کند. حالا شبهه ما در اینجا این است آیا در همه موارد احکام به این نحو و به این کیفیت شارع بیان موارد را کرده است که ما در هیچ موردی شک نداشته باشیم یا اینکه بیان نکرده است؟! قطعاً شارع بیان نکرده است یا اگر هم بیان کرده

است در کتب **نَسِيًّا مَنْسِيًّا** شده است و به دست ما نرسیده است. به طور کلی نمی توانیم بگوییم که در تمام موارد [بیان آمده است]. بله، ممکن است خیلی از این موارد را شارع احاله به تفقه ما کرده است؛ «**عَلَيْنَا بِالْقَاءِ الْأَصُولُ و عَلَيْكُمْ بِاسْتِنَابِ الْفُرُوعِ**» امام صادق علیه السلام در تک تک موارد و تک تک از مصادیق بیان حکم نکرده است بلکه حکم کلی را بیان کرده است و [فرموده که] **عَلَيْكُمْ بِاسْتِنَابِ و اخراج الفروع** این وظیفه شماست. اگر اخباریین منظورشان این است، حق با اخباریین است به خاطر اینکه در تک تک موارد مسئله فرق می کند و باید در اینجا به همان علم اجمالی مراجعه کرد.

دلیل عقلی دوم اخباریین برای وجوب احتیاط

ملاک اصالة الحظر

دلیل عقلی دومی که اخباریین برای وجوب احتیاط آورده اند عبارت از دلیل اصالة الحظر است. این مسئله بوده که آیا اصل اولی در اشیاء اصالة الحظر است یا اصالة الإباحه است؟ هر دوی اینها دو ملاک دارند؛ ملاک اصالة الحظر حرمت تصرف در ملک غیر بدون اجازه مالک است؛ به این بیان که تمام عباد همه از یک طرف ملک الله هستند و از طرف دیگر اشیاء خارج از حیطة عباد، همه ملک الله است؛ اشجار فواکه، میاه، اراضی و نعم تمام اینها ملک الله هستند. ﴿وَلِلَّهِ مِلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾، ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ﴾ دلالت بر اختصاص ملکیت مطلقه برای پروردگار در سماوات و ارض می کنند یا فرض بکنید که [دلالت بر] ملکیت مطلقه عباد، لله تعالی دارد. این هم همین طور است. و از یک طرف عقل مستقل است به اباحه تصرف عبد در موارد ضروریه ای که حیات قائم به آن موارد ضروریه است مانند اکل، شرب، لباس و سکنی در آن مقداری که حیات و عیش به حد ضرورت باشد. من باب مثال «**[لا] عَرِيشٌ كَعَرِيشِ مُوسَى**» فرض بکنید یک غرفه خیلی مختصر که دفع برودت و حرارت بکند به همین مقدار یک غرفه برای یک نفر باشد، عقل مستقل به جواز تصرف در این هست. به جهت اینکه حیات و عیش و زندگانی مترتب بر این است و اگر کسی غرفه نداشته باشد طبعاً از بین می رود.

بنابراین استفاده از احجار، اشجار، اخشاب و اینها برای هر شخصی در حد بناء غرفه واحده مجاز است و همین طور تصرفاتی که انسان می کند مثل استفاده از میاه برای دفع عطش و استفاده از فواکه و لحوم برای بقاء حیات به حد ضرورت [مجاز است] نه اینکه همه را بخورد مثلاً اگر یک ظرف غذا هست همه اش را نباید بخوریم بلکه باید یک سوم یا یک چهارم را بخوریم! قاعده اصالة الحظر برای رژیم ها خیلی خوب است! این مقدار اصالة الحظر نسبت به این مسئله دلیلش قائم است. بقیه مسائل می ماند؛ بقیه مسائل احتیاج به اذن مولا دارد و این ملاک برای اصالة الحظر است که البته این یک طرف قضیه است.

ملاک اصالة البرائه

برای اصالة البرائه ادله زيادی هست که در آیات داریم: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ یا آیه ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ که دلالت بر حلیت و اباحه اكل و شرب می کند یا آیاتی که راجع اكل، لحم و اینها هست مثل ﴿ثُمَّ نَبْذِرُ الْبَلَّ أَزْوَاجًا مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ إِنَّا لَا نَبْقَرُ وَلَا نَمْنَعُ الْإِنسَانَ شَيْئًا الْإِنشَاءَ أَشَدُّ حَرَمًا أَلَمْ تَكُنْ عَلَىٰ أَرْحَامِ الْإِنثِيِّ نَبْذِرُ الْوَنَىٰ بَعْلٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ که دلالت بر حلیت و اباحه می کند و همین طور حلیت نه به نحو ضرورت که اگر حتی یک لقمه اضافه بر این مقدار باشد عبد مؤاخذ است، نه خیر این به نحو متعارف اشکال ندارد. ضرورت در اینجا مسئله ای نیست. سکنی به نحو متعارف باشد هر شخصی به آن مقداری که احتیاج و نیاز دارد باید سکنی هم داشته باشد مثلاً نیاز کسی چهارتا اطاق است و نیاز دیگری دوتا اطاق است، کسی نیازش چهل تا اطاق است. هر کسی بر حسب موقعیت خودش مورد لحاظ است.

تفاوت افراد براساس نیاز

ما وقتی که این منزل را می ساختیم من از اول واقعاً قصد دو طبقه بود. به جهت اینکه نیازم دو طبقه بود که یک طبقه عائله باشند و طبقه فوقانی طبقه کتابخانه و محل مطالعه بود. چون مطالعه در همان محیطی که عائله هستند برای من امکان ندارد اصلاً امکانش نیست. آن هم با توجه به حجم کتاب ها که اصلاً به هیچ وجه امکانش نیست. اصلاً قصد دو طبقه داشتیم و نقشه را هم از اول دو طبقه کشیده بودیم. اینکه می گویم: نیاز، به خاطر همین است که انسان گاهی اوقات گیر می کند. به یک نحو دیگری می خواستیم انجام بدهیم که جایی برای ارتباطاتمان و مراجعاتمان و اینها در یک در مکان دیگر باشد چون آنجا که نمی شود دو بیست نفر بیايند! در خیابان که نمی توانیم فرش پهن کنیم! بعد فکر این را کردم که اگر بخواهیم جای دیگری را برای رفت و آمد قرار بدهیم عملاً وقت زیادی از ما صرف می شود و یک مخارج زائدی هم در اینجا تعلق می گیرد لذا ما این طبقه زیر زمین - حسینه - را بالاجبار اضافه بر برنامه کردیم در حالی که اصلاً جزو برنامه ما نبود.

این را می خواهم برای این عرض کنم که افراد از نقطه نظر نیاز تفاوت می کنند و این مسئله عرفی و عادی است که هر کسی باید به مقدار احتیاجش و به مقدار نیازش نگاه کند البته به همان مقدار معقول، این یک امر طبیعی است و خدا که دست انسان را نبسته است یعنی خود خدا از انسان این طور خواسته است. یعنی این را می گویم که اصلاً اصالة الحظر و اینها یک مسئله مردودی است. اگر من الآن در یک منزل بسیار کوچک بروم طبعاً و عملاً همه کارها از بین می رود و فوت می شود، [اگرچه] آن وقت خیلی راحت تر هستم؛ خود شخص من خیلی راحت تر هستم. إن شاء الله از خدا می خواهیم بالأخره ما را به همین ... حالا در اینجا نشد در جای دیگر بالأخره بایست به همین جاها چیز کنیم دیگر، هر چیزی یک حد و زمانی دارد هر چیزی یک زمان خاصی

در روایات هم ادله‌ای که دلالت بر حلیت تصرف اشیاء می‌کند هست؛ اباحه تصرف اشیاء إلى ما شاء الله هست. این ملاک برای این دو قضیه است. قائلین به احتیاط این مسئله اصالة الحظر را به عنوان دلیل ثانی برای وجوب احتیاط مطرح کرده‌اند و این طور مطلب را گفته‌اند که عقل مستقل است؛ از مستقلات عقلیه اصالة الحظر نسبت به افعال عباد ماقبل شرع است. در مسئله اصالة الحظر همیشه بحث راجع به ماقبل شرع است؛ یعنی قبل از اینکه شریعت بیاید ما چه مقداری می‌توانستیم نسبت به تکالیف و نسبت به اموری که خارج از حیطه ما هستند اقدام کنیم؟ این مقدار را در ماقبل شرع در تحت قاعده اصالة الحظر یا اصالة الإباحه در اینجا قرار می‌دهند. این دلیل برای اینها است.

طبعاً می‌فرمایند که یا عقل مستقل به حظر است یا اینکه ما قائل به توقف هستیم. یعنی عدم استقلال عقل نسبت به حظر و عدم استقلال نسبت به اباحه، یعنی عقل ساکت است. یعنی حتی الامکان توقف می‌شود؛ وقتی که در اینجا توقف شد ما باید در شرع نسبت به ادله مراجعه بکنیم و بینیم که در شرع چه دلیلی در اینجا هست. طبعاً قاعده احتیاط و قواعدی که در اینجا نسبت به وجوب آنچه را که عقل در او توقف دارد می‌آید داخل در همین قضیه می‌شود؛ «الوقوف عند الشبهات» داخل در این قضیه هست؛ در جایی که عقل نسبت به آن مورد توقف دارد و دلیلی بر ارتکابش وجود ندارد. این دلیل برای قائلین به احتیاط است.

جواب مرحوم آخوند به دلیل عقلی دوم اخباریین

مرحوم آخوند سه جواب از این دلیل می‌آورند؛ جواب اول اینکه شما مسئله اصالة الحظر را یک مسئله مفروغ عنه گرفتید در حالی که این مسئله مختلف فیه است. همان طوری که اصالة الحظر قائل دارد اصالة الإباحه هم قائل دارد ما می‌آییم در اینجا اصالة الإباحه را می‌گیریم. شما می‌گویید که عقل مستقل به اصالة الحظر است ما می‌گوییم که نه خیر عقل مستقل به اصالة الإباحه است. این اقامه دلیل بدون مدعا در اینجا خواهد بود. مضافاً به اینکه در اینجا مرحوم صدوق اصلاً اصالة الإباحه را از اصول مسلمة امامیه شمرده است^۱ همان طوری که مرحوم شیخ در رسائل بیان می‌کنند.

بنابراین این استمساک به اصالة الحظر معارض با استمساک اصالة الإباحه می‌شود و وقتی که در اینجا معارض شد هر دوی اینها از حجیت ساقط می‌شوند و شما باید به ادله نگاه کنید. ما می‌گوییم که ادله اصالة الإباحه مقدم است. این جواب اول مرحوم آخوند بود.

اما جواب ثانی که ایشان می‌فرمایند این است که شما در اصالة الحظر می‌گویید که عقل مستقل است در

^۱ . كفاية الأصول، ص ۳۴۷.

آن مواردی که در آن موارد دلیل و حجت وجود ندارد ما می‌گوییم که در اینجا دلیل به برائت داریم دلیل به اباحه در اینجا وجود دارد. صرف استقلال عقلی در مورد اصالت حظر، منافاتی با برائت و احتیاط در شرع با توجه به ادله برائت و احتیاط ندارد. بنابراین گرچه عقل مستقل به اصالة الحظر در قبل شرع است اما بحث ما در مورد برائت و اباحه در ظرف شرع است؛ در ظرف شرع دلیل وجود دارد و ما طبق به دلیل عمل می‌کنیم.

دلیل سومی که مرحوم آخوند در رد بر این مسئله می‌آورند می‌گویند که عدم استقلال عقل که موجب توقف است. این عدم استقلال عقل با دلیل قاعده قبح عقاب بلا بیان رفع توقف می‌شود شما گفتید که در اینجا لا اقل ما قائل به توقف هستیم یعنی عقل مستقل به حظر یا مستقل به اباحه نیست، بسیار خوب ما در آنجا قبول می‌کنیم. در اینجا می‌گوییم که قاعده قبح عقاب بلا بیان در اینجا مطرح است. یعنی قاعده قبح عقاب بلا بیان در اینجا در ظرف شرع هست و قاعده قبح عقاب بلا بیان در ظرف شرع با عدم استقلال عقل به حظر و اباحه در اینجا محکم است و آن قاعده قبح عقاب بلا بیان می‌آید و این را از بین می‌برد و ما دیگر نیازی به ادله برائت در اینجا نداریم.

البته این سه جوابی که مرحوم آخوند در اینجا ذکر کردند یک تفصیل دیگری نسبت به آن هست که إن شاء الله در جلسه بعد می‌گوییم و از این بحث استدلال اخباریین نسبت به احتیاط بیرون می‌آییم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد